
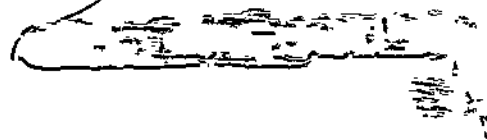


۱۷۸۱۹

مجله	اعتنا
تاریخ نشر	بهمن ۱۳۴۶
شماره	۴۴
شماره مسلسل	
محل نشر	تهران
زبان	فارسی
نویسنده	شهبازی
تعداد صفحات	۳۳ صفحه
موضوع	اسماء عینی در قرآن کریم - ۶ -
سرفصلها	
کیفیت	
ملاحظات	

۱۳۴۶
۴۴

اسماء حسنی

از حجة الاسلام والمسلمین شجاعی

قسمت ششم:

● اسمانی که در قرآن کریم آمده است به یک نظریه دودسته تقسیم میشوند:
دسته اول عبارت است از اسمانی که به لفظ «اسم» یا «صفت» آمده، از قبیل: «الرحمن»، «الرحیم»، «العفو»، «الغفور»، «الکریم»، «السمیع»، «البصیر» و نظائر آنها.
دسته دوم عبارت است از اسمانی که به صورت «جمله های فعلیه» آمده است، مانند: «تُؤْتِي الْمَلِكُ مَن تَشَاءُ»، «تَنْزِيلُ مِنَ السَّمَاءِ مِثْرًا مِثْرًا مَن يُرِيدُ مَن تَشَاءُ»، «تُؤْتِي السَّمْعَ مَن يَشَاءُ»، «تُؤْتِي الْبَصِيرَةَ مَن يَشَاءُ».

«تُؤْتِي الْمَلِكُ مَن تَشَاءُ»، «تَنْزِيلُ مِنَ السَّمَاءِ مِثْرًا مِثْرًا مَن يُرِيدُ مَن تَشَاءُ»، «تُؤْتِي السَّمْعَ مَن يَشَاءُ»، «تُؤْتِي الْبَصِيرَةَ مَن يَشَاءُ»
در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره «آل عمران» چنین می خوانیم:

«قُلِ اللَّهُمَّ فَإِنَّكَ الْمَلِكُ تُؤْتِي الْمَلِكُ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِيلُ مِنَ السَّمَاءِ مِثْرًا مِثْرًا مَن يُرِيدُ مَن تَشَاءُ وَتُؤْتِي السَّمْعَ مَن يَشَاءُ وَتُؤْتِي الْبَصِيرَةَ مَن يَشَاءُ وَتُؤْتِي الْمَلِكُ مَن تَشَاءُ»

یعنی «بگورای پیامبر، خدایا، ای مالک ملک هستی، تو هر که را خواهی ملک می دهی، و از هر که بخوای ملک را می گیری، و هر که را خواهی عزت دهی، و هر کسی را بخوای به ذلت کنی، و هر کسی را خواهی به خیر همه بمنت توانست، و توئی قادر بر همه چیز، تو شب را داخل روز می کنی، و تو روز را داخل شب می نمائی، و تو زنده را از مرده بیرون

میاوری، و تو مرده را از زنده خارج می سازی، و تو هر که را خواهی روزی بی حساب دهی.»
این قبیل اسماء که با جملات فعلیه آمده و از جهت لفظ در قالب «اسم» یا «صفت» نیستند، هر یک از آنها بجای خود همان معنی «اسم» را داشته، و در حقیقت، هر یک از آنها اسمی از اسماء الهی است، و فرق این اسماء با اسماء دیگر فقط از همین جهت است که لفظاً در قالب «جمله های فعلیه» آمده اند و در قالب «اسم» یا «صفت» نیستند. به همین جهت می بینیم این قبیل اسماء در دعاهای مأثوره، در عین اینکه در قالب همان «جمله های فعلیه» آمده است، در قالب «اسم» یا «صفت» نیز ذکر شده است.

مثلاً در دعای «صباح» اسمانی را که در آیات سوره «آل عمران» خواندیم، با همان جملات فعلیه و به همان ترتیبی که در آیات همین سوره ذکر شده است ملاحظه می کنیم و چنین می خوانیم که:

«تُؤْتِي الْمَلِكُ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِيلُ مِنَ السَّمَاءِ مِثْرًا مِثْرًا مَن يُرِيدُ مَن تَشَاءُ وَتُؤْتِي السَّمْعَ مَن يَشَاءُ وَتُؤْتِي الْبَصِيرَةَ مَن يَشَاءُ»

اسماء وارده در قرآن کریم

«تُؤْتِي الْمَلِكُ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِيلُ مِنَ السَّمَاءِ مِثْرًا مِثْرًا مَن يُرِيدُ مَن تَشَاءُ وَتُؤْتِي السَّمْعَ مَن يَشَاءُ وَتُؤْتِي الْبَصِيرَةَ مَن يَشَاءُ»

و در دعای شب بیست و یکم ماه مبارک، بعضی از همین اسماء، یعنی پنج اسم آخر را که در اینجا مانند خود قرآن با جملات فعلیه آمده است، در قالب «اسم» یا «صفت» می بینیم. در اول این دعای چنین می خوانیم:

«يَا مُؤْتِي الْمَلِكِ فِي النَّهَارِ وَمُؤْتِي الْمَلِكِ فِي اللَّيْلِ وَمُؤْتِي السَّمْعِ مِنَ النَّهَارِ وَمُؤْتِي السَّمْعِ مِنَ اللَّيْلِ يَا رَازِقُ مَن تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ...»

یعنی «ای خدای ای داخل کننده شب در روز و ای داخل کننده روز در شب، و ای بیرون آورنده



در مقام دعا

با اسمی از اسماء حسنی،

مسئله اصلی در استجاب دعا

تجلی حقیقت آن اسم

در قلب انسان،

و نزول حقیقت آن از قلب وی

برأنفاس و برزبان اوست.

زنده از مرده وای خارج کشنده مرده از زنده، ای رزق دهننده پی حساب به هرکسی که می خواهی...»

فرقی نمی کند این قبیل اسماء با جملات فعلیه بیاید و یا به لفظ «اسم» و «صفت» بیاید. در اصل، معنی یکی بیش نیست. معنی جمله فعلیه «تُولِجُ اللَّيْلِي فِي النَّهَارِ» این است: «ای خدا، توئی که شب را داخل روز می کنی» و معنی «یا مُرِجُ قَنْ تَشَاءُ» این است: «ای خدا، توئی که شب در روز، و همچنین، معنی جمله فعلیه «تُرْزِقُ قَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» این است: «ای خدا، توئی که به هرکس خواهی روزی بی حساب دهی» و معنی «یا رَازِقُ قَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» این است: «ای خدا، ای رزق دهننده پی حساب به هرکسی که می خواهی...» و همبسطور است در همه موارد.

مثلاً در دعای «جوشن کبیر» در فصل ۸۳ می خوانیم: «یا مَنْ يُعْرِضُ قَنْ تَشَاءُ يَا مَنْ يُدَلُّ قَنْ تَشَاءُ...» یعنی «ای خدا، ای آنکه هرکس را بخواهد عزت می دهد، وای آنکه هرکه را بخواهد به ذلت می اندازد...». و در فصل ۷۳ همین دعا می خوانیم: «یا مُمِرُّنَا مُنِذِلٌ...» یعنی «ای خدائی که عزت داده ای، ای خدائی که ذلت دهنده ای...»

بطوریکه می بینیم، معنی واحد در فصلی در قالب «اسم» و «صفت» آمده، و در فصل دیگر در قالب دیگر ذکر شده است، و تعبیرها مختلف و لکن جان مسئله یکی بیش نیست. البته مقصود ما این نیست که در تعبیرات مختلف در موارد گوناگون اسرار و رموزی نهفته نیست و این تعبیرات مختلف فقط از باب تفنن در کلام است. این گمان کسانی است که از اسرار معارف و دقائق بی خبرند. مقصود ما اینست که اصل معنی هر اسمی از اسماء الهی یکی بیش نیست، چه در قالب «اسم» و «صفت» بیاید، چه در قالب «جمله فعلیه» بیاید، و چه در قالب دیگر، مانند «جمله اسمیه» بیاید. مثلاً اسم «مُعِزٌّ» بمعنی «عزت دهننده»، یکی از اسماء حسنی و یکی از اسماء الهی است، چه به لفظ «مُعِزٌّ» بیاید، بطوریکه در فصل ۷۳ دعای «جوشن کبیر» آمده، چه به لفظ «یا مَنْ يُعْرِضُ قَنْ تَشَاءُ» بیاید، بطوریکه در فصل ۸۳ همین دعا آمده، و چه به لفظ «تُعِزُّ قَنْ تَشَاءُ» بیاید، بطوریکه در آیه ۲۶ سوره «آل عمران» آمده است.

بنیادست هر لفظی بلحاظ خصوصیات مربوط به



هر انسانی بلحاظ خلیفه الهی
آمادگی این معنی را دارد که با تزکیه
وسلوک عبودی،

و با کنار زدن حجابها از دل،
به جانی برسد که اسماء الهی در
قلب او تجلی
نموده و مظهر و مجلای اسماء حق
گردد.

آن، با لفظ دیگر که دارای خصوصیات دیگری است، در جزئیات معنی، در عین اینکه اصل معنی یکی است، فرق می کند. و پیدا است که هر لفظی از جهت ترکیب خاص، و از جهت مورد و سیاق خاص، حامل رموزی از اسرار در معنی خود می باشد که برای اهل آن روشن و برای بی خبران نامعلوم است. اسرار عمیقته ای در حروف، در ترکیب حروف، و در چگونگی ترکیب آنها وجود دارد که آشنایان می دانند و ارباب شعور می یابند، آنهم دانستن و یافتنی که نه در بیان آید و نه در تصور ناآشنایان گنجد.

آنکه یک دیدن کنند ادراک آن
سالمهانستوان نمسودن از زبان
آنکه یکدم بیندش ادراک هوش
سالمهانستوان شنیدن آن بگوش
(دفتر ستم شنوی)

علاوه بر همه اینها و بالاتر از محاسبات معمولی، هر کدام از اسماء الهی با هر یک از ترکیبات خاص لفظی و با عدد خاص یا بی عدد،

به حسب حال و مقام ارباب باطن از خواص و آثار و برکات مخصوصی برخوردار می باشد. یعنی با نفس صاحبان انفسا قدسیه، و با دم پاک و پراسرار صاحبان دم، برای هر یک از تمبیرات و ترکیبات لفظی اسماء، آثار خاصی هست، آنهم به حسب حال و منزلت عبودی هر کدام از صاحبان انفسا.

مثلاً «یا مُعِزٌّ» از صاحبان دم پاک، بی عدد یا با عدد خاص، حسایی دارد جدا از حساب «یا قَنْ يُعْرِضُ قَنْ تَشَاءُ»، و «یا قَنْ يُعْرِضُ قَنْ تَشَاءُ» نیز از صاحبان دم، بی عدد یا با عدد خاص، حسایی دارد جدا از حساب «یا مُعِزٌّ»، و «تُعِزُّ قَنْ تَشَاءُ» هم حسایی غیر از حساب این دو دارد. و این در حالی است که همه این تمبیرات به یک اسم از اسماء الهی ناظر است، و همه یک اسم می باشد. اینچنین نیست که تعبیرات مختلف یک اسم، یعنی ترکیبات لفظی گوناگون آن، از نظر جزئیات معنی ظاهری، و نه از جهت اصل معنی اسم، یا هم فرق نداشته باشد؛ و اینچنین نیست که اسرار نهفته در هر کدام از ترکیبات مختلف لفظی برای همه یکسان باشد و آن خواص و آثار را که برای صاحبان انفسا و در زبان آنها دارد، برای هرکس و در زبان او، و برای من و تو در زبان من و تو نیز داشته باشد. یعنی «یا مُعِزٌّ» گفتنی من و تو، و اشباه من و تو، «یا مُعِزٌّ» گفتنی صاحبان انفسا یکی باشد و آن کند که از زبان می کند، و همچنین «یا قَنْ يُعْرِضُ قَنْ تَشَاءُ» و «تُعِزُّ قَنْ تَشَاءُ» از زبان ما و از زبان آنان یکی باشد.

«یا مُعِزٌّ» گفتنی رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم، و یا ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین، آثاری در بردارد که نه در تصور ما می گنجد و نه در «یا مُعِزٌّ» گفتنی دیگران آن آثار را می توان یافت. قلوب شریفه آنان محل تجلی اسم مُعِزٌّ، و اسماء دیگر الهی است، و به تمبیری، محل ظهور تام این اسم و همه اسماء الهی است، و وقتی «یا مُعِزٌّ» می گویند، حقیقت نوری اسم «مُعِزٌّ» از قلوب شریفه آنان به انفسا و به زبان آنان نازل گشته و در انفسا و در زبان آنان ظهور می یابد، و آن میشود که باید بشود (دقت کنید). و همچنین است «یا قَنْ يُعْرِضُ قَنْ تَشَاءُ» و «تُعِزُّ قَنْ تَشَاءُ» گفتنی آنان، و ناگفته نماند که رمضانی در نزول اسم از قلب آنان برقم آنان است.

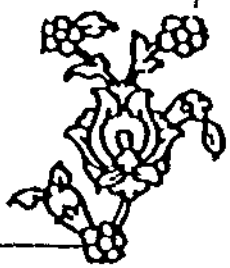
این «الم» و «حم» این حروف چون عصای موسی آمد در وقوف حرفها ماند بدین حرف از برون

لیک باشد درصفت این زبون
 هرکه گیرد او عصائی زامتحان
 کی بود چون آن عصا وقت بیان
 عیسویست ایندم نه هریاددمی
 کو برآید از فوج یا از غمی
 این «الم» و «حم» ای پدر
 آمده است از حضرت مولی البشر
 هرالف لاهی چه میماند بدین
 گرتو جان داری بدین چشمش مبین
 گرچه ترکیبش حرفوست ای همام
 مینماید هم بتکیب عوام
 نیست ترکیب محمّد (ص) لحم و پوست
 گرچه در ترکیب هرتن جنس او است
 گوشت دارد پوست دارد استخوان
 هیچ این ترکیب را باشد همان
 کاندز آن ترکیب باشد معجزات
 که همه ترکیبها گشتند مات
 همچین ترکیب «حم» و «الکتیب»
 هست بریالا و دیگرها نشیب
 زآنکه زین ترکیب آید زندگی
 همچونفخ صور در درماندگی
 ازدها گردد شکافد بحر را
 چون عصا «حم» از داد خدا
 ظاهرش ماند بظاھرها ولیک
 قرص نان از قرص مه دور است نیک

(دفتر پنجم مشوی)
 مسئله وجود اسم اعظم نزد حضرات ائمه سلام
 الله علیهم اجمعین ودعاء آنان به این اسم نیز به
 همین نحو است. اگر در باب اسم اعظم هم مانند
 اسماء دیگر، لفظ معین و کلمه خاصی به عنوان
 اسم لفظی در بین باشد و به هنگام دعا به زبان
 بیاید، مسلماً اصل مسئله تجلی حقیقت اسم اعظم
 در ارواح عالیه و قلوب شریفه آنان است که در موقع
 دعا از قلوب آنان نازل بر آنفاس پاک و پرزبان
 آنان میشود و آن آثار خاص به ظهور می رسد.
 اساس امر، تجلی حقیقت اسم اعظم در قلوب آنان
 و ظهور آن در آنفاس آنان است، و مسئله این
 نیست که هر کسی لفظ خاصی در بین باشد به
 زبان بیاورد و خدای متعال را با آن بخواند، آن
 میشود که باید بشود (دقت کنید).

اصولاً باید به این حقیقت توجه داشته باشیم
 که در مقام دعا با اسمی از اسماء حسنی، مسئله
 ظهور در استجابت دعا و ظهور آثار همان اسم،
 تجلی حقیقت آن اسم در قلب انسان و نزول

*** اسمائی که در قرآن کریم
 آمده است به یک نظر به دو دسته
 تقسیم می شوند: اسمائی
 که به لفظ «اسم» یا «صفت»
 آمده، از قبیل: «الرحمن»
 و اسمائی که بصورت
 «جمله های فعلیه» آمده،
 مانند: «تعز من تشاء».**



حقیقت آن از قلب وی بر آنفاس و پرزبان او
 است. مثلاً وقتی شما اسم «هادی»، اسم
 «مُحیی»، اسم «شافی» و هر اسم دیگری را در
 مقام دعا به زبان آورده می گویند: «یا هادی»،
 «یا مُحیی»، «یا شافی» و به تناسب هر یک از
 اینها خواسته خود را می خواهید، آنوقت خواسته
 شما بر آورده میشود و آنوقت خدای «هادی» و
 «مُحیی» و «شافی» به شما اقبال نموده دعای
 شما را اجابت می کند که حقیقت های این اسماء
 به قلب شما راه یافته و در قلب شما ظهور پیدا کند.
 این ظهور و تجلی به هر اندازه باشد، به همان اندازه
 دعای شما مستجاب و خواسته شما بر آورده است،
 زیرا در این صورت، حقیقت های این اسماء از قلب
 شما به اندازه ظهور در آن به دم و به زبان شما نازل
 می گردد و در «نفس» و زبان شما ظاهر میشود و
 آثار و برکات آنها تحقق می یابد. یعنی وقتی
 «یا هادی» گفتید، هدایت الهی خود شما یا
 کسی را که به او هدایت خواسته اید شامل می شود
 و تخییر حال پیش می آید، و وقتی «یا مُحیی»
 گفتید و حیات معنوی از خدای متعال برای خود یا
 برای کسی دیگر خواستید، حیات معنوی از خدای
 حیات بخش (مُحیی) به سراغ شما یا همان
 شخص مورد نظر می آید و تخییر حال میشود، و وقتی
 «یا شافی» گفتید و شفاه از امراض ظاهری یا

باطنی برای خود یا کسی خواستید، از جانب
 خدای شفا بخش (شافی) شفاه جسمی یا روحی
 به شما یا به همان کس می رسد. و همینطور است
 در دعاء با اسماء دیگری الهی.

این در صورتی است که حقیقت های نوری
 اسماء الهی در دل شما در مرتبه ای از مراتب به
 ظهور برسد و از دل شما به هنگام دعا بر آنفاس و
 پرزبان شما نازل گردد.

و اما اگر دل شما، دل کاملاً محبوب باشد،
 و اغیار و اوھام و خیالات بر دل شما غالب گشته
 و دل شما را پر کرده و به اسارت کشیده و چائی
 برای تجلیات و ظهورات اسماء الهی باقی نگذارد،
 در این صورت به زبان آوردن «یا هادی» و
 «یا مُحیی» و «یا شافی» و هر اسم دیگری از
 اسماء الهی، فقط در حد گفتار خشک زبانی و
 مجرد لفظ خواهد بود، مگر اینکه در نتیجه اصرار در
 دعا بالاخره بنحوی انکسار و آمادگی در دل شما
 حاصل شده و حقیقت های این اسماء بالشی در
 دل شما کرده و به «نفس» و زبان شما نیز
 تا حدودی راه یابد، و آثار و برکاتی به همراه آورد و
 از جانب خدای متعال اجابتی باشد.

تو دلا منظور حق آنکه شوی
 که چو جزوی میوی کل خود روی
 حق همی گویند نظرمان بردست
 نیست بر صورت که آن آب و گلست
 تو همی گوئی مرا دل نیز هست
 دل فراز عرش باشد نی به پست
 در گل تیره یقین هم آب هست
 لیک از آن آبت نشاید آب دست

(دفتر سوم مشنوی)
 هر انسانی بلحاظ خلیفه اللہی آمادگی این
 معنی را دارد که با ترکیب و سلوک عبودی، و با
 کنار زدن حجابها از دل، و به تعبیری، یا تکمیل
 روح و تجریت قلب به جانی برسد که اسماء الهی
 در قلب او تجلی نموده و مظهر و مجلای اسماء حق
 گردد و در نتیجه از دم پاک و اسرار آمیز و از زبان
 پاک برخوردار گشته و وقتی به مقام دعا بر می آید و
 خدای متعال را با اسمی از اسماء او می خواند،
 حقیقت آن اسم از قلب وی بر دم پاک و زبان وی
 نازل گردد و آثار و برکات خود را داشته باشد،
 البته در حلی که مزلت وی ایجاب می کند.

آنچه از استجابت دعاها و از آثار و برکات
 دعا های صاحبان آنفاس قدسیه شنیده اید و آن
 کرامات که از آنان به گوش من و شما می رسد، و
 یا احیاناً شاهد می باشیم، همه از همین رهگذر

است.
جانها در اصل خود عیبی دمنند
یک زمان زخمند و دیگر مرهمند
گر حجاب از جانها برخاستی
گفت هرجانی صبیح آساستی

(دفتر اول مشوری)

تذکر و تنمیم:

گفتیم اسما وارد در قرآن کریم به یک نظر به دو دسته تقسیم میشوند: دسته اول اسمانی است که به لفظ اسم یا صفت آمده، و دسته دوم اسمانی است که بظاهر به صورت جمله های فہلئیہ آمده ولیکن هریک به جای خود معنی اسم را داشته و هریک، اسمی از اسماء الهی است.

لازم است به این نکته توجہ داشته باشیم که به یک نظر اسما وارد در قرآن به سه دسته تقسیم میشوند و غیر از دو دسته مذکور، دسته سومی هم هست که نه از دسته اول است و نه از دسته دوم، و به لحاظی میشود گفت که به دسته اول بسیار نزدیک است تا دسته دوم. و آنها یک سلسله اسمانی است که با تعبیرهای خاصی آمده است، مانند:

«وَأَنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»، «فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ»، «قَاتِلًا بِالْقِسْطِ»، «وَتَخِرُّ السَّارِقِينَ»، «وَأَنَا لَهُ كَاتِبُونَ»، «مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ»، «وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» و نظائر اینها. چه بسا از این قبیل تعبیرات هم اسم «الحافظ»، اسم «فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ»، اسم «القائم بالقسط»، اسم «السوارث»، اسم «الکاتب»، اسم «الشفیع»، اسم «الوالی» و اسما دیگر استخراج بشود.

حضرت استاد علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه این قبیل تعبیرات را تقریباً به صورت جداگانه ای در رساله اسماء که از رساله های خطی ایشان است ذکر فرموده و در عین حال به این نکته هم تصریح فرموده اند که این تعبیرات نیز به دسته اول که به لفظ اسم آمده است نزدیک بوده و لسان این تعبیرات هم قریب به لسان دسته اول است.

پاورقی:

۱- این تعبیرات به ترتیب در آیات: ۹ سورة «الحجر»، ۱۶ سورة «البروج»، ۱۸ سورة «آل عمران»، ۲۳ سورة «الحجر»، ۹۴ سورة «انبیاء»، ۴ سورة «سجده» و ۱۱ سورة «زمر» آمده است.

بقیه از صفحه ۳۹ فلسفه تاریخ

بزرگ آن کسی است که بیان کننده اراده زمان خودش باشد یعنی آن را که زمان اراده کرده او مظهر اراده زمان باشد، به عصر خود بگوید که اراده آن چیست، اراده زمان چیست و آنرا عمل کند. اعمال چنین فردی جان و ذات عصر اوست، وی به زمان خویش فعلیت می بخشد. این خودش یک نظریه ایست که قابل بحث است. بعضیها از این نظریه به «مشیت الهی» تعبیر می کنند و میگویند مشیت الهی است که تاریخ را بسوی هدفی سوی میدهد. تاریخ یک مقصدی و یک هدفی دارد. البته همه اینها فرع بر این است که ما برای جامعه شخصیت و روح قائل باشیم، روح اجتماعی قائل باشیم تا فرد را انتزاعی محص بدانیم، یا اگر فرد را انتزاعی نمی دانیم و برایش شخصیت مستقل قائل هستیم، برای جامعه هم شخصیت قائل باشیم.

قیام مهدی (عج)

مشله ای که الان ادیان راجع به حضرت حجت (عج) پیش بینی می کنند و می گویند که عدل کامل، صلح کامل، رفاه کامل، سلامت کامل، امنیت کامل، تحقق پیدا خواهد کرد، همان پیش بینی تکامل تاریخ و تکامل بشریت است. یعنی زندگی بشر در آینده منتهی می شود به عالی ترین و کاملترین زندگیها و از جمله آثاری که در آنجا هست آشتی انسان و طبیعت است و ثمره این آشتی این خواهد بود که زمین تمام معادن خودش را در اختیار انسان قرار می دهد، آسمان تمام برکات خودش را فرا می دهد و این خودش تکامل تاریخ است. در کاشان هشت جلسه سخنرانی داشتم، در زمینه «مدینه فاضله اسلام» و راجع به حضرت حجت. خیلی سخنرانی خوبی بود ولی بعداً خود سخنرانی را نتوانستیم پیدا کنیم. یادداشت هایش را متفرق دارم، اگر آن چاپ بشود در زمینه تکامل جامعه خیلی بحث خوبی است.

نظریه بندها خیلی در اروپا طرفدار پیدا کرد. آقای «دکتر نصر» می گفت: من در یک سخنرانی در خارج گفتم که شما مہیحی ها یک وقت قائل به «روح القدس» بودید، حالا «روح القدس» را برداشتید، قائل به «روح الزمان» شدید و این چه مصیبتی است که شما گرفتار شتید؟

از سوی دیگر، «آدام اسمیت» (اقتصاددان معروف انگلستان) قائل به «دست غیبی» است. وی می گوید در روای اراده افراد، همیشه در تاریخ یک دست غیبی هست که تاریخ را هدایت میکند.

«هگل» هم یک نظریه ای درباره «عقل مطلق» دارد، اگر چه «عقل مطلق» او در نهایت امر بهمان معنی «خدا» خواهد بود. او تعبیر به «نیرنگی عقل» کرده، معتقد است نیرنگ عقل افراد را وامیدارد تا برایش کار کنند و مقاصدش را تحقق بخشند، در حالیکه افراد تصور می کنند که در پی ارضای هوسهای شخصی خویشند. در همین زمینه از «هگل» یک چیزی نقل می کنند که عبارتش اینست: «هگل گفته است مرد بزرگ دوران کسی است که بیان کننده اراده زمان خود باشد». قائل به مرد بزرگ شده، ولی قائل شده که هر زمانی، خود زمان، یک اراده ای دارد؛ مرد